

درستایش سایه‌ها

نگاهی دیگر به زیبایی‌شناسی ژاپنی

جون‌چیرو تانیزاکی

ترجمهٔ علیرضا شلویری







سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: تانیزاکی، جونچیرو، ۱۸۸۶-۱۹۶۵ م.

Tanizaki, Junichiro

عنوان و نام پدیدآور: درستایش سایه‌ها: نگاهی دیگر به زیبایی‌شناسی ژاپنی /

جونچیرو تانیزاکی؛ ترجمه علیرضا شلویری.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشکی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص:؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۶۶۹-۲۴-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: کتاب حاضر از ترجمه آلمانی اثر اصلی تحت عنوان *Lob des Schattens*

به فارسی برگردانده شده است.

یادداشت: ترجمه‌های دیگر از کتاب حاضر توسط ناشران دیگر در سالهای مختلف منتشر شده است.

عنوان دیگر: نگاهی دیگر به زیبایی‌شناسی ژاپنی

موضوع: داستان‌های ژاپنی - قرن ۲۰ م.

موضوع: Japanese fiction - 20th century

شناسه افزوده: شلویری، علیرضا، ۱۳۵۸-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸ ت/۲۴۴ PL۸۲۶

رده‌بندی دیویی: ۸۹۵/۶۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۳۴۵۷۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Lob des Schattens

Übersetzt von Eduard Klopfenstein

بازخوانی شده با

In Praise of Shadows

translated by Gregory Starr

و

In Praise of Shadows

translated by Thomas J. Harper and Edward G. Seidensticker

درستایش سایه‌ها

درستایش سایه‌ها - جونیچیرو تانیزاکی - ترجمه علیرضا شلویری

ویرایش مونا سیف - لیتوگرافی، چاپ و صحافی واژه‌پرداز اندیشه - چاپ اول ۱۳۹۸

شمارگان ۵۰۰ -  - تهران - نشر مشکی ۷۷۶۸۰۰۹۸

همه حقوق برای ناشر محفوظ است. تکثیر یا تولید همه یا بخشی از کتاب به هر صورت (انتشار الکترونیکی، چاپ،

فتوکی، تصویر، صوت) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

www.meshkipublication.com

info@meshkipublication.com

  [@meshkipublication](https://www.instagram.com/meshkipublication)

درستایش سایه‌ها

نگاهی دیگر به زیبایی شناسی ژاپنی

جونچیرو تانیزاکی

ترجمه علیرضا شلویری

فهرست

۹ پیشگفتار

کنگو کوما

- ۱۵ خانه‌ای به سبک اصلیل ژاپنی
- ۱۹ زیبایی‌شناسی مستراح
- ۲۴ مسیری دیگر
- ۲۷ خیال‌بافی‌های یک رمان‌نویس
- ۲۹ جلای کهنگی
- ۳۳ روشنایی شمع و اشیای لاک‌پوش
- ۳۸ کاسه سوپ
- ۴۰ راز سایه‌ها
- ۴۵ سکوت مرموز
- ۴۸ طلا در تاریکی
- ۵۵ سایه‌های صحنه تئاتر
- ۵۸ زیبایی زن‌های قدیم
- ۶۲ زیبایی در تاریکی
- ۶۶ جهان سایه‌ها

۶۹ نسیمی خنک در تاریکی

۷۵ آخرین گلایه‌ها

۸۳ پسگفتار

علیرضا شلویری

۹۱ یادداشت‌ها

۹۸ دوره‌های تاریخی ژاپن و چین

۹۹ راهنمای تصویری

۱۰۳ نام‌نامه گزیده

پیشگفتار

کنگو کوما

کشفی کرده‌ام: جونیچیرو تانیزاکی نویسنده‌ای است کاملاً امروزی. اغلب ما ژاپنی‌ها او را غول ادبی کیمونو پوشی تصور می‌کنیم که جوهر فرهنگ ژاپنی را شرح می‌دهد. در عین حال که نویسندگان دیگری مثل کاواباتا یاسوناری و یوکیو میشیما را می‌ستاییم، برداشت ما از تانیزاکی نویسنده‌ای است که ابعاد شخصیتش از حد و حدود جهان ما به مراتب فراتر است؛ یکی از چهره‌های نسل گذشته که در جهان دیگری می‌زیست و قدردان ژرف‌ترین وجوه آن فضای فرهنگی بود.

من هم او را همین‌طور تصور می‌کردم.

اما حالا که دارم در ستایش سایه‌ها را دوباره می‌خوانم، از مدرن بودن کارش حیرت می‌کنم. از نظر تانیزاکی، انسان‌ها فقط موجوداتی زنده‌اند و بس. و شگفت آن که این نظرواقع‌گرایانه و سرد — که بسیار کهنه و در عین حال فوق‌العاده امروزی است — همان چیزی است که تانیزاکی می‌خواهد با خوانندگانش در میان بگذارد. این موجودات

زنده که ناگزیر بودند در برابر سختی‌های طبیعت سرپناهی بجویند، مکان‌هایی را برگزیدند که در برابر باد و باران و نور مستقیم خورشید مأمنی مناسب برایشان باشد. آن‌ها سایه‌ها را برگزیدند، و درستایش سایه‌ها، در نهایت، داستان سرنوشت آن‌هاست.

بچه که بودم، نزدیک بسترودخانه بازی می‌کردم؛ سنگ‌ها را بلند می‌کردم تا حشرات عجیب و غریبی را که زیر آن‌ها در تاریکی پنهان شده بودند غافلگیر کنم. ما انسان‌ها هم، از حیث ترجیح دادن حریم امن سایه‌ها، با آن حشرات فرقی نداریم. موجودات زنده‌ای که آن‌ها را ژاپنی می‌نامیم، این خُلق و خوی بدوی را در طول سالیان دراز حفظ کردند، آن را پیوسته پالودند و پرداختند تا در معماری زادبوم‌شان به اوج خود رسید: ترکیب ساختاری رُخبام‌های کشیده و اتاق‌های مفروش با تاتامی؛ سازوکاری برای ایجاد سایه‌هایی از آن خودمان. به بیان ساده‌تر، آنچه به آن کیفیت ناب در معماری می‌گوییم فقط نوعی بیان منطقی طبیعت خودمان است.

درستایش سایه‌ها بیش از آن‌که مقاله‌ای ادبی باشد گفتاری دربارهٔ معماری است؛ اما، فراتر از آن، رساله‌ای علمی است دربارهٔ زیست‌بوم گونه‌ای خاص از موجودات زنده.

پس از زلزله و سونامی ویرانگری که در یازدهم مارس ۲۰۱۱ در سواحل شرقی ژاپن رخ داد، شروع کردم به‌طور جدی به نسبت میان موجودات زنده و جهان سایه‌ها بیندیشم. این‌که خودت چنین

فاجعه‌ای را تجربه کنی، به تو می‌آموزد که انسان‌ها، در برابر قدرتِ غالبِ طبیعت، با آن حشراتی که لای سنگ‌های بستر خشک رودخانه پنهان می‌شوند، هیچ فرقی ندارند. در هر دوره‌ای چنین فجایعی ما را وامی‌دارند با این حقیقت مواجه شویم که موجوداتی کوچک و ضعیف بیشتر نیستیم. تانیزاکی هم این را دریافته بود. درستایش سایه‌ها را در سال‌های پس از فاجعهٔ بی‌مانند دورانِش نوشت^۲: زلزلهٔ سال ۱۹۲۳ توکیو که می‌گویند جان بیش از صد و چهل هزار انسان را گرفت.

من هم در پروژه‌ای که پس از فاجعه‌ای بزرگ — تراژدی یازدهم مارس — بر عهده گرفتم، «سایه» را به عنوان درون‌مایهٔ طرحم که برای استادیوم ملی توکیو، میزبان المپیک ۲۰۲۰، برگزیده شد انتخاب کردم. معماری دورهٔ مدرنیسم استفاده از رُخبام را نوعی «جنایت» می‌دانست و درستی را در «جعبه‌های سفید انتزاعی»^۴ می‌یافت. این طرز فکر کردنِ «درست» جزو لاینفک دوران صنعتی شدن بود؛ دورانی که مردم فراموش کرده بودند ما انسان‌ها هم موجوداتی زنده هستیم. اما من نمی‌خواستم جعبه‌ای خشک و خالی بسازم؛ استادیومی می‌خواستم با رُخبامی چنان پیش‌آمده که قادر باشد سایه‌هایی سنگین بیفکند. از آن‌جا که استادیوم جدید در پارکی بنا می‌شود که در قدیم بخشی از باغ میجی جینگو — یکی از بزرگترین معابد توکیو — بوده، فکر کردم این سایه‌سارِ وسیع می‌تواند مثل یک میانجی عمل کند، و کاری کند تا ساختمان در جنگل اطراف معبد محو شود. اگر می‌توانستم، بنا را

به کلی محو و خودم را در آن سایه سار وسیع پنهان می‌کردم. وقتی با این ذهنیت دوباره درستایش سایه‌ها را خواندم، برایم روشن شد چرا تانیزاکی خواسته است به موضوعی بپردازد که برخی ممکن است آن را، در نگاه اول، در تضیت با فرهنگ ناب ژاپنی بدانند: مستراح؛ موضوع بسیاری از شوخی‌های قبیح. فهمیدم تانیزاکی ویژگی‌های تنانی مردم سرزمینش و تعلق آن‌ها به جهان سایه‌ها را به درستی شناخته، و خواسته است چیزی فراتر از یک پژوهش فرهنگی به خوانندگانش ارائه کند. او خواسته رساله‌ای زیست‌بومی و کاربردی ارائه دهد درباره عملکردهای طبیعی موجود زنده‌ای به نام انسان — و چه چیزی طبیعی‌تر از دفع فضولات بدن؟

همین توجه جسورانه به واقعیت‌های هستی است که تانیزاکی را به سنت‌های خودش و ما را به سوی او می‌کشاند. به دلیل همین حساسیت‌های امروزی و شوخ‌طبعی ظریف اوست که دوباره درستایش سایه‌ها را با تمام وجود ستایش می‌کنم.

تانیزاکی سایه رامی ستاید،

و سایه نور را.

— پتر زومتور

خانه‌ای به سبک اصیل ژاپنی

امروزه روز، اگر یکی از دوست‌داران معماری بخواهد خانه‌ای به سبک اصیل ژاپنی بسازد، باید بسیار تلاش کند سیم‌های برق و لوله‌های آب و گاز را طوری کار بگذارد که با اتاق‌های سنتی هماهنگ باشند. حتی کسی هم که هیچ‌وقت خانه‌ای نساخته باشد، به محض این‌که پا بگذارد به یک چایخانه، غذاخوری یا مهمان‌سرای سنتی، متوجه این تلاش‌ها می‌شود. جدا از آن شیفتگان مراسم چای که، بی‌اعتنا به موهبت‌های تمدن، آلونک حصیری خود را در خلوتی دورافتاده برپا می‌کنند، هر کس که خانمانی دارد و در شهر زندگی می‌کند، هر قدر هم که شیفته سبک سنتی باشد، باز هم نمی‌تواند از خیر و سایل مدرنی مثل چراغ‌های برقی، وسایل گرم‌کننده و سرویس‌های بهداشتی بگذرد. این جاست که مشکل‌پسندان درگیر کوچکترین جزئیات می‌شوند؛ مثلاً تلفن را پشت پلکان یا گوشه دالان جاسازی می‌کنند بلکه کمتر به چشم بیاید؛ کابل‌های برق حیاط را در زیر زمین کار می‌گذارند، کلیدهای برق را توی

گنجه‌ها و اشکاف‌های دیوار پنهان می‌کنند و سیم‌ها را در سایهٔ تجیرها. و هزار جور حقهٔ دیگر سوار می‌کنند، طوری که گاهی دست‌آخر نتیجهٔ کارشان از فرط تصنع، بیش از آن‌که به دل بنشیند، آزاردهنده می‌شود. واقعیت این است که چشم ما مدت‌هاست، مثلاً به لامپ‌های برقی عادت کرده است. پس به جای این قبیل کارهای بیهوده، بهتر است یکی از آن کلاhek‌های شیشه‌ای صاف و مسطح معمولی را استفاده کنیم و بگذاریم لامپ همان‌طور لُخت بماند. شب‌ها که از پنجرهٔ قطار به مناطق روستایی نگاه می‌کنم و، پشت سایه‌های شوجی^۵ خانه‌های حصیری کشاورزان، لامپی را می‌بینم که زیر یکی از این کلاhek‌های ازمدافتاده روشن است، به نظرم می‌رسد این نوع چراغ همچنان طبیعی‌تر و بی‌ادات‌تر است.

اما در مورد پنکه کار به این سادگی‌ها نیست. پنکه‌ها را هم به خاطر صدای‌شان و هم به خاطر شکل‌شان سخت می‌شود با اتاق‌های سنتی هماهنگ کرد. یک آدمِ کم‌رفت‌وآمد، اگر از پنکه بدش بیاید، شاید به راحتی از خیرش بگذرد. ولی در خانه‌ای که قرار است تابستان‌ها پذیرای مهمان باشد نمی‌شود فقط علایق میزبان را در نظر گرفت. یکی از دوستان من، صاحب رستوران چینی کایراکوئن^۶، که درباب معماری سنتی بسیار حساس و صاحب نظر است، از پنکه بدش می‌آمد و در تالارهای رستورانش پنکه نصب نمی‌کرد. ولی چون تابستان‌ها صدای مشتریانش درمی‌آمد، از سرناچاری کوتاه آمد و راضی شد پنکه بگذارد.

خود من هم وقتی چند سال پیش، با صرف هزینه‌ای بیش از توانم، شروع کردم به ساختن خانه، از این دردسرها کم نداشتم. وقتی بنا می‌کنی یک یک اسباب و اجزای ساختمان را مطابق سلیقه خودت طراحی کنی، با مشکلات مختلفی روبه‌رو می‌شوی. مثلاً همین شوجی: بنا به دلایل ذوقی، مایلی از شیشه صرف‌نظر کنی. ولی اگر فضای میان تیرهای شوجی را فقط با کاغذ پیوشانی، نور و امنیت ساختمان دچار مشکل می‌شود. ناچار جدار داخلی را با کاغذ و جدار خارجی را با شیشه می‌پوشانی. ولی در این صورت، شوجی به یک چارچوب دوجداره نیاز پیدا می‌کند و هزینه کار بالا می‌رود. وانگهی، اگر کار را به این ترتیب به آخر برسانی، می‌بینی شوجی، از بیرون، مثل یک درِ شیشه‌ای معمولی به نظر می‌آید و جدار کاغذی داخلی، به خاطر شیشه جدار خارجی، دیگر آن نرمی و ناصافی واقعی را ندارد، و این احساس خوشایندی به بیننده نمی‌دهد. این جاست که پشیمان با خودت می‌گویی، کاش از همان اول یک درِ شیشه‌ای ساده کار گذاشته بودم. حالا اگر کس دیگری این کار را کرده بود، چه بسا پوزخند زنان از کنار قضیه می‌گذشتی، ولی خودت وقتی متوجه می‌شوی که دیگر کار از کار گذشته است.

مشکل بعدی چراغ‌های خانه بود. چند سالی است چراغ‌های برقی جورواجوری در بازار پیدا می‌شوند که شکل‌شان با حال‌وهوای اتاق‌های سنتی می‌خواند — از چراغ‌های دیواری و رومیزی و پایه‌بلند گرفته تا آباژورهای کاغذی و سقف‌آویزهای چهارگوش. ولی راستش من از

هیچ‌کدام این چراغ‌ها خوشم نمی‌آمد. این بود که رفتم از سمساری چندتا چراغ نفت‌سوز کهنه خریدم و توی آن‌ها لامپ کار گذاشتم.

اما مشکلی که بیش از هر چیز فکرم را درگیر کرد، طراحی وسایل گرم‌کننده بود، چون در بین تمام آن چیزهایی که اسم‌شان «بخاری» است حتی یک مورد هم پیدا نمی‌شود که به اتاق‌های سنتی بیاید. به علاوه، بخاری گازی فش فش آزاردهنده‌ای دارد و اگر دودکش برایش نگذاری بلافاصله سردرد می‌گیری. بخاری برقی هم که این عیب را ندارد، شکلش زشت است. راه حل دیگر این است که یکی از آن رادیاتورهایی را که در تراموا به کار می‌برند، زیر یک قفسه جا بدهی. اما بدون سرخی آتش حال‌وهوای زمستان ایجاد نمی‌شود، و این عیش دورهمی‌های خانوادگی را منقّص می‌کند. خلاصه، بعد از سبک‌سنگین کردن ایده‌های مختلف، دادم یک اجاق سنتی بزرگ، چیزی شبیه اجاق خانه کشاورزان، برایم بسازند و توی آن «المنت برقی» کار گذاشتم. این وسیله هم برای جوش آوردن آب مناسب است، هم برای گرم کردن اتاق. و فارغ از هزینه زیادش، آن را یکی از موفقیت‌های خودم می‌دانم.

اما بعد، نوبت به حمام و توالت که رسید، با مشکلات دیگری روبه‌رو شدم. دوستم، صاحب رستوران کایراکونن، از کاشی کردن حمام و توالت خوشش نمی‌آید، به همین دلیل در داخل سرویس‌های بهداشتی رستوران فقط از چوب استفاده کرده است، اگرچه بی‌شک کاشی از لحاظ کاربردی و اقتصادی امتیازات بیشتری دارد. ولی اگر سقف و

ستون‌ها و قاب‌بندها را با چوب زیبای ژاپنی کارکنی و باقی قسمت‌ها را با کاشی براق، می‌بینی این دو اصلاً با هم جور در نمی‌آیند. تا وقتی که همه چیز نواست، شاید بشود یک جوری با این قضیه کنار آمد، ولی چند سال که بگذرد، رگه‌های تیرها و الوارها بیرون می‌زند، درحالی که کاشی‌ها همچنان می‌درخشند. آن وقت می‌بینی دو چیز ناهم‌ساز را نشانه‌ای کنار هم. حالا در مورد حمام شاید جنبه‌های کاربردی را تا حدی فدای عشق و علاقه کرد، ولی در مورد توالت مشکلاتی به بار می‌آید که کمی پیچیده‌ترند.

زیبایی‌شناسی مستراح

هر وقت برای دیدن معبدی به کیوتو یا نارا می‌روم و آن‌جا گذرم به یکی از آن مستراح‌های سنتی کم‌نور و پاکیزه می‌افتد، محاسن معماری سنتی ژاپنی بیشتر برایم روشن می‌شود. شکی نیست که اتاق پذیرایی ژاپنی فضای دل‌نشینی دارد، ولی مستراح ژاپنی حقیقتاً به شکلی طراحی شده که روح آدم در آن آرام می‌گیرد و به معنی واقعی کلمه استراحت می‌کند. این مستراح‌های کوچک همیشه جدا از عمارت اصلی و در سایه‌سار بیشه‌ای قرار گرفته‌اند که عطر خزه و برگ‌های سبز از آن‌جا به مشام می‌رسد؛ دالانی این مستراح‌ها را به عمارت متصل می‌کند، و

وقتی در فضای نیمه تاریک شان، زیر پرتو سفید و ماتِ شوجی، به حالت چمباتمه در عالم خیال سیر می‌کنی یا از پنجره باغِ پیشِ رویت را تماشا می‌کنی، لذتی می‌بری که توصیف‌ناپذیر است.

استاد سُسیکی^۶ مستراح رفتنِ هر صبح را یکی از بزرگترین لذات زندگی و نوعی «سرخوشی تنانی» می‌داند. گمان نمی‌کنم بشود این سرخوشی را جز در مستراح ژاپنی در جای دیگری تمام و کمال تجربه کرد. چون این نوع مستراح با دیوارهای چوبی آرامش بخش و خوش نقش و نگارش آدم را در بر می‌گیرد و در عین حال روزنی برای تماشای رنگ‌های آسمان آبی و شاخساران سبز پیش چشم او می‌گشاید؛ و همان‌طور که گفتم، چند ویژگی ثابت دارد: فضای نیمه تاریک، پاکیزگی تام و تمام، و سکوتی که در آن حتی وزوز یک پشه را هم می‌شود شنید. من عاشق این هستم که از داخل این مستراح‌ها گوش بدهم به صدای نم‌نمِ باران؛ مخصوصاً در ناحیهٔ کانتو^۷ که پای دیوار مستراح دریچهٔ کم‌ارتفاع و عریضی برای بیرون ریختن خاک و خاشاک تعبیه شده است. از این‌جا می‌توان به چک‌چک آهستهٔ قطره‌هایی گوش داد که از لبهٔ رُخبام یا از برگ درختان فرو می‌افتند، و دید که این قطره‌ها چگونه پایهٔ ستون چراغ‌های باغ را می‌شویند و پیش از آن که به زمین فرو روند، خزه‌های پلهٔ ورودی را مرطوب می‌کنند. این‌جا حقیقتاً بهترین جا برای گوش دادن به جیرجیر حشرات و آوای پرندگان و تماشای آسمان مهتابی است و اساساً بهترین مکان برای درک زیبایی‌های گذرای چیزها در چهار فصل سال، و شک

ندارم که در همین مستراح ایده‌های بی‌شماری به ذهن هایکوسرایان قدیم خطور کرده است. پس بی‌راه نیست اگر بگوییم مستراح هوشمندانه‌ترین و ناب‌ترین دستاورد معماری ژاپنی است. نیاکان ما که در هر چیزی در اطراف خود شعری پنهان می‌دیدند، ناپاک‌ترین بخش بنا را به ناب‌ترین جای آن تبدیل کردند؛ آن را به زیبایی‌های طبیعت پیوستند و کاری کردند که هاله‌ای از پدیده‌های الهام‌بخش گرد آن را فرا بگیرد.

در قیاس با نگاه فرنگی‌ها که مستراح را از بیخ‌وبین مکانی ناپاک می‌دانند و حتی در جمع درباره آن حرف نمی‌زنند، نگاه ما به مراتب حکیمانه‌تر است و به منتهای هوشمندی زیبایی‌شناسانه دست یافته است. تنها عیب آن، اگر بخواهیم مته به خشخاش بگذاریم، دوری از عمارت اصلی است؛ این‌طور، رفتن به مستراح در شب سخت می‌شود و مخصوصاً در زمستان ممکن است آدم سرما بخورد. ولی خب، چون به قول سائیتو ریوکوتو «سلیقه خوب سردمزاج است»، وقتی در چنین مکانی همان سرمای محیط بیرون حاکم است، احساس بهتری به ما دست می‌دهد. واقعاً چقدر ناخوشایند است که در توالت‌های فرنگی‌وار هتل‌ها هوای گرم دستگاه حرارتی مرکزی پخش می‌شود.

پس شکی نداریم که مستراح ژاپنی برای همه دوستداران معماری سنتی ایدئال است. با این حال نباید انکار کرد که این جور مستراح بیشتر برای بنایی مناسب است که مثل معبد، نسبت به فراخی فضایش، آدم‌های کمی در آن زندگی می‌کنند و در میان آن آدم‌ها همیشه هستند

کسانی که به نظافت مستراح رسیدگی کنند. چون تمیزنگه داشتن این نوع مستراح در خانه‌های معمولی آسان نیست، به خصوص وقتی کف‌شان را با چوب یا تاتامی^۱ پوشانده باشند. هر قدر هم که ساکنان مقید به تمیزی باشند و برنامه زمان‌بندی شده نظافت را جدی بگیرند، باز هم کثیفی خودش را زود نشان می‌دهد. این است که عاقبت روزی تصمیم می‌گیری مصالح و وسایلی در توالت کار بگذاری که تمیز کردن‌شان سخت نباشد. کف و دیوارها را کاشی می‌کنی و برای کاسه توالت سیفون می‌گذاری. چنین توالتی بهداشتی‌تر است و نظافتش هم آسان‌تر. ولی به این ترتیب رابط‌ات با آن «پدیده‌های الهام‌بخش» و «زیبایی‌های طبیعت» به کلی قطع می‌شود. وانگهی، در جایی که همه چیز از فرط سفیدی و روشنی برق بزند، بعید است دیگر بشود طعم آن «سرخوشی تنانی» را چشید که استاد سُسِکی از آن حرف می‌زند. شکی نیست که سفیدی و روشنی ما را بیشتر به تمیز کردن وامی‌دارد. ولی آیا واقعاً ضرورت دارد این قدر به مکانی رسیدگی کنیم که در اصل جای دفع فضولات بدن است؟ همان‌طور که از یک زن زیبا — هر قدر هم که پوستش سفید و شفاف باشد — انتظار نداریم کفل یا ران‌های خودش را پیش چشم عموم عریان کند، نورانی کردن بیش از حد چنین مکانی هم کاملاً بی‌مورد است، چون تمیزی آن قسمت‌هایی که می‌توانیم ببینیم، فقط موجب می‌شود به آن قسمت‌هایی فکر کنیم که از دیدمان پنهان‌اند! پس بهتر است چنین جایی خیلی روشن نباشد و مرز میان بخش‌های تمیز و ناتمیز نامعلوم بماند.

به همین دلایل، موقع ساختن توالت خانه‌ام تصمیم گرفتم سیفون بگذارم، ولی از کاشی به‌کلی صرف نظر کردم. کف را با چوب کافور پوشاندم تا به این ترتیب به سبک ژاپنی وفادار بمانم. اما در طراحی کاسه توالت با مشکلات فراوانی روبه‌رو شدم. همان‌طور که می‌دانیم، تمام کاسه توالت‌های سیفون‌دار از سرامیک سفید ساخته شده‌اند و قطعات فلزی براقی دارند. ولی من می‌خواستم در ساخت کاسه، چه برای آقایان و چه برای خانم‌ها، از چوب استفاده کنم، آن هم چوب واکس خورده. ولی چوب واکس نخورده هم، به مرور زمان، رنگ تیره زیبایی پیدا می‌کند، نقوش آوندهایش را به شکل جذابی آشکار می‌کند و تأثیر آرامش‌بخش عجیبی بر روح و روان می‌گذارد. آنچه (برای آبریزگاه مردانه) واقعاً ایدئال است، کاسه‌ای چوبی است به شکل گل نیلوفر، که داخلش با شاخه‌های سبز سدر پُر شده باشد. چنین کاسه‌ای علاوه بر آن که زیبا به نظر می‌آید، هر صدایی را هم که موقع استفاده ایجاد شود پنهان می‌کند. ولی خب، می‌دانستم داشتن چنین وسیله لوکسی لااقل برای من محال است. با این حال دلم می‌خواست دست‌کم کاسه توالت را به سلیقه خودم بسازم ولی برایش سیفون بگذارم. اما راستش بعد از آن که فهمیدم فراهم کردن چنین چیز نامتعارفی چه مشکلات و هزینه‌های گزافی می‌تواند روی دستم بگذارد، ناچار شدم از خیرش بگذرم.

من البته با استفاده از امکانات رفاهی مدرن مخالفتی ندارم، چه چراغ برقی باشد، چه بخاری و چه کاسه توالت. ولی اگر قرار بر بهره

گرفتن از دستاوردهای ملت‌های دیگر است، چرا نباید به سبک زندگی و آداب و رسوم خودمان قدری بیشتر توجه کنیم و این وسایل را طوری طراحی کنیم که با ذوق و قریحه خودمان جور دربیایند؟ این سؤال آن روزها فکر را سخت مشغول می‌کرد.

مسیری دیگر

این روزها چراغ‌های برقی کاغذی، به شکل فانوس‌های قدیمی، طرفداران زیادی در ژاپن پیدا کرده است؛ گویا باز به لطافت و گرمی ازیادرفته کاغذ پی برده‌ایم و پذیرفته‌ایم که کاغذ بهتر از شیشه با خانه‌های ما جور درمی‌آید. ولی هنوز هم هیچ بخاری یا کاسه‌توالتی در بازار پیدا نمی‌کنیم که شکلش واقعاً مناسب باشد. در مورد بخاری، ایده خودم، یعنی مجهز کردن اجاق سنتی به المنت برقی را بهترین راه حل می‌دانم. ولی هیچ‌کس به خودش زحمت نمی‌دهد که حتی همین وسیله ساده را تولید کند (البته چند مدل منقل به درد نخور توی بازار هست که با المنت برقی کار می‌کند، ولی آن‌ها هم فرق چندانی با منقل‌های زغالی معمولی ندارند، چون به کار گرم کردن فضا نمی‌آیند)؛ مغازه‌ها فقط همان بخاری‌های بی‌ریخت سبک فرنگی را می‌فروشند.

این همه وسواس به خرج دادن برای شکل و شمایل وسایل